



آموزشی

درنگ در مفهوم آموزش

جهانگیر ریاضی

کارشناس فیزیک و مدرس مراکز تربیت معلم

مقدمه

جایگزین شدن «اندیشه و رفتار جدید» به جای بخش‌های ناکارآمد «تفکر و رفتار پیشینه‌ای» متناظر است با درهم‌ریختن آرایه‌ایستای عناصر درونی و جایگزین نمودن آرایه‌ای جدید به جای آن‌ها. این جایگزینی در فرایندی تدریجی، مستمر، هدفمند و کیفی به نام «آموزش» معنا می‌یابد. لازمه‌ی جایگزین شدن اندیشه و رفتاری صحیح به جای تفکر و رفتار غلط، برخورداری از ویژگی‌های آموزش‌پذیری در یک جغرافیای معین است. انسان آموزش‌پذیر از یک طرف بخش‌های ناکارآمد اندیشه و رفتار پیشینه‌ای را می‌شناسد و آن را نمی‌پذیرد و از طرف دیگر ضرورت و نیاز به ایجاد تغییر و جایگزین شدن اندیشه و رفتار جدید را درک و باور می‌کند و در این راستا آمادگی پذیرش آموزه‌های لازم برای خروج از سلطه تفکرات ایستا و کلیشه‌ای را دارد. برای این‌که بتوان شناخت بهتری از شرایط جدید به دست آورد، لازم است چرایی رها نمودن شرایط قبلی و ورود به شرایط جدید را درک نمود. مانند مسافری که علت و چرایی مهاجرت از سرزمین فعلی به جغرافیای جدید را می‌داند. چنین مسافری با درک این علت‌هاست که می‌تواند مسیر و برنامه مسافرت را طراحی کند و با چالش‌های پیش رو آشنا گردد. «مسافر سفر آموزش» هم خود باید در طراحی مسیر گذار بین دو وضعیت حضور فعال داشته باشد نه اینکه مهمان و مصرف‌کننده فرآورده‌ها و دستاوردهای ذهنی دیگران باشد؛ چراکه در این صورت از فرایند گذار شناخت لازم را نخواهد داشت و با آن‌ها ارتباط کیفی برقرار نخواهد کرد. در مقابل آموزش‌پذیری، آموزش‌گریزی قرار دارد که متناظر است با داشتن رفتاری لخت، ایستا و مقاوم در مقابل هرگونه تغییر در قلمرو اندیشه و رفتار.

کلیدواژه‌ها: آموزش، دانایی، بستر دینامیکی، آزمون و

خطا

«آموزش» و تغییر موازنه بین عناصر دانایی و نادانی

به طور کلی می‌توان گفت که چگونه زیستن انسان، حاصل تعارض بین عناصر دانایی و نادانی در قلمرو نگرش به متغیرهای دنیای واقعی است. این تعارض می‌تواند خود را در قالب‌هایی مختلف از تعاملات انسان با پدیده‌ها، رویدادها و سایر انسان‌ها نشان دهد. جایگاه آموزش کیفی در این قلمرو، ایجاد تغییر در موازنه بین عناصر دانایی و نادانی در نگرش انسان‌هاست. در واقع «تغییر موازنه» در راستای تقویت عناصر و زیرسازهای دانایی، هدف کلی و اصلی آموزش نوین است. تعارض و تغییر موازنه، بین عناصر دانایی و نادانی، محدود به این لحظه و یا امروز نیست. بلکه پیشینه‌ای به قدمت زندگی انسان دارد.

از این منظر که انسان همواره در معرض این تغییر موازنه قرار دارد. گاه موازنه به سمت عناصر دانایی و گاه به سمت عناصر نادانی میل می‌کند. آنچه در هدایت این موازنه نقش تعیین‌کننده دارد، برخورداری از آموزه‌های کیفی و هدفمند است. باید توجه کرد که جایگزین نمودن تفکرات ایستا و القای کلیشه‌ها به جای آموزه‌های کیفی، از جمله عواملی است که موازنه را به طرف عناصر نادانی تغییر می‌دهد. بنابراین باید درکی صحیح و کیفی از مفهوم آموزش داشته باشیم نه این‌که القای کلیشه‌ها را جایگزین آن کنیم. فرایند آموزش وقتی می‌تواند در تغییر موازنه به طرف تقویت زیرسازهای دانایی موفق باشد که در برنامه‌ریزی و طراحی این فرایند به پارامترها و واقعیت‌های مربوط به



جغرافیای مورد بحث و سطح آموزش‌پذیری افراد در این محدوده، توجه شود. عدم توجه به این پارامترها تلاش برای تغییر موازنه به‌سمت دانایی را با شکست روبه‌رو می‌کند. در این راستا توجه دقیق به پیشینه نگرش به مفهوم آموزش و جایگاه آن در باور عمومی در یک جغرافیای معین، از اهمیت خاصی برخوردار است. توجه به این پیشینه‌ها می‌تواند بر میزان پایداری تغییرات ایجاد شده در موازنه بین عناصر دانایی و نادانی تأثیری اساسی داشته باشد.

همواره این امکان وجود دارد که نشانه‌هایی ظاهری از تغییر موازنه در جهت تقویت عناصر دانایی، زمینه‌های توهم دستیابی به این عناصر را فراهم کند. توهمی که باعث می‌شود نتوانیم با دقت و استمرار، شکل‌گیری ناپایداری را در تغییر موازنه ایجاد شده بین دانایی و نادانی ردیابی کنیم. به بیان دیگر، زمانی ناکارآمدی روش‌های غیرفعال را در آموزش خواهیم دید که هزینه زیادی صرف آن شده است بدون آن‌که سرمایه‌ای ماندگار ایجاد شده باشد. پس باید مراقب بود که این تغییر موازنه در راستای تقویت عناصر دانایی از پایداری و استحکام لازم برخوردار باشد تا از عدم بازگشت به شرایط قبلی اطمینان حاصل گردد.

کارآیی لازم برخوردار نیست.

یکی از پرسش‌های اساسی که در رابطه با فرایند آموزش طرح می‌گردد این است که: آموزه‌ها برای پاسخگویی به کدام شرایط، حل کدام مسائل و عبور از کدام موانع ارائه می‌شوند؟ از این منظر می‌توان گفت: آموزش مفهومی دینامیکی است که زیرسازهای خود را متناسب با تغییرات زمان و متغیرها، بازتعریف و ساماندهی می‌کند، به گونه‌ای که بتواند در هر زمان مشخص، به اساسی‌ترین پرسش‌های موجود در مقابل زندگی کیفی انسان، مناسب‌ترین پاسخ‌ها را بدهد.

زیرسازهای آموزش، به‌عنوان سازه‌ای پویا، براساس نیازها و ضرورت‌های تعامل انسان با جهان خارج ساماندهی می‌شود. از طرف دیگر همین سازه پویا، انسان را آنقدر توانمند می‌سازد که بتواند بر متغیرهای جهان خارج تأثیری هدفمند و مدیریت شده بگذارد. به عبارت دیگر بین «آموزش» و «متغیرهای جهان خارج» رابطه‌ای متقابل وجود دارد به‌طوری که هر کدام می‌تواند به تغییرات دینامیکی دیگری کمک کند. حاصل این تأثیر متقابل را می‌توان در طرح قلمروهای نو در آموزش و همچنین تغییرات اساسی در متغیرهای جهان خارج مشاهده کرد.

آموزش در بستر دینامیکی زمان

پایداری یک «سازه» مستلزم داشتن توانایی انطباق با متغیرهای جهان خارج و یا به بیان دیگر، توانایی انطباق با بستر دینامیکی زمان است. بستر دینامیکی زمان در قالب آرایه‌های متفاوت و نواز متغیرهای جدید معنا می‌یابد. از این منظر «آموزش» به‌عنوان سازه‌ای پویا نمی‌تواند مستقل از متغیرهای جهان خارج و بستر دینامیکی زمان، به مفهوم واقعی خود نزدیک گردد. جدا شدن از این بستر به معنی پذیرش ایستایی و چرخه نازیبای تکرار خواهد بود. زیرسازهای تشکیل‌دهنده سازه‌ای به‌نام آموزش، باید خود را متناسب با تغییرات جهان خارج و آرایه‌هایی جدید از متغیرها ساماندهی کنند. این ساماندهی وقتی پایدار و متوازن است که از انعطاف لازم در انطباق با این متغیرها برخوردار باشد.

شناخت ضرورت‌ها، نیازها و اولویت‌های هر دوره از زمان می‌تواند پویایی فرایند آموزش را فراهم نماید. آموزشی که عناصر اصلی تشکیل‌دهنده آن متعلق به این دوره از زمان نباشد و در واقع خارج از بستر دینامیکی زمان قرار گرفته باشد نمی‌تواند جوابگوی نیازها و پرسش‌های دنیای کنونی باشد؛ به بیان دیگر توانایی انطباق با تغییرات دنیای واقعی را ندارد و از

آموزش کیفی، بسترساز عبور موفق از «آزمون و خطا»

تغییر موازنه بین عناصر دانایی و عناصر نادانی، در راستای تقویت عناصر دانایی، می‌تواند زمینه‌های کاهش خطا در تعامل انسان با جهان خارج و متغیرهای وابسته به آن را فراهم سازد. انسانی که از آموزه‌های کیفی برخوردار نباشد، در برخورد با مسائل و عبور از موانع، در تشخیص مسیر صحیح دچار خطا می‌شود و این خطا را بارها تکرار خواهد کرد! عبور از چرخه تکرار خطا نیازمند شناخت منشأ خطا و عوامل تأثیرگذار بر آن است. و این مهم بدون برخوردار بودن از عناصر دانایی امکان‌پذیر نخواهد بود. عناصری که در فرایند آموزش‌های کیفی و هدفمند به‌دست می‌آیند.

انسان برخوردار از آموزه‌های کیفی و نگرش دانا، با برنامه‌ریزی درست و طراحی فرایندهای هدفمند و مدیریت شده با کم‌ترین هزینه‌ها از موانع عبور می‌کند. در حالی که نبود آموزه‌های کیفی در هر یک از تعاملات انسان با پدیده‌ها و رویدادهای دنیای واقعی می‌تواند باعث اتلاف انرژی و هزینه‌هایی گردد که هیچ‌کدام به سرمایه‌های ماندگار منجر نخواهد شد. از این منظر می‌توان گفت که

هر فرایندی که
دستاورد آن با
ایجاد تغییرات
پایدار و ماندگار
در زیرسازهای
یک مجموعه
همراه باشد،
مستلزم پیروی
از برنامه‌ای
صحیح،
هدفمند، صرف
زمان و هزینه
است

تبدیل می‌گردد که حاصل فرایندهایی تدریجی، مستمر، هدفمند و مدیریت شده باشد. از نگاهی دیگر این سرمایه در قلمرو مراقبت‌های مدیریت شده از امتدادی پایدار برخوردار خواهد بود. بدون مراقبت از آموزه‌های حاصل از فرایندهای تدریجی و هدفمند در جغرافیای حضور متغیرهای آسیب در قلمروهای مختلف زندگی انسان، اختلال در انسجام و وحدت‌یافتگی در زیرسازهای دانایی باعث ناپایداری در کل سازه می‌گردد.

باید توجه کرد که ایجاد تغییر در یک قلمرو معین از اندیشه یا رفتار می‌تواند در مسیرها و فرایندهایی متفاوت طراحی گردد. آنچه در مدیریت فرایند تغییر اهمیت اساسی دارد، هدایت فرایند مورد نظر با کمترین هزینه در گذری کیفی از زمان است. این گذر کیفی به معنای استفاده هدفمند و کیفی از لحظات در فرایند است. همین نگرش کیفی به لحظات و مدیریت صحیح آن‌هاست که فرایند را با هزینه کمتری هدایت خواهد کرد.

آموزش صحیح و تعامل کیفی با جهان خارج

آموزش صحیح در قلمروهای مختلف از نیازهای زندگی انسان، بسترساز دستیابی به عناصر دانایی برای طراحی فرایندهای مورد نیاز در بالا بردن کیفیت زندگی انسان‌هاست. به‌طور کلی می‌توان گفت که آموزش صحیح بر فرایندهای تعاملات انسان با متغیرهای جهان خارج اثری تعیین‌کننده دارد؛ چراکه تعامل کیفی با متغیرها نیازمند شناخت درست از ماهیت و رابطه بین آن‌ها و همچنین تشخیص قوانین ناظر بر تغییرات این متغیرهاست. بدون برخورداری از آموزه‌های کیفی نمی‌توان این تعاملات را در قالبی صحیح و هدفمند مدیریت کرد.

درواقع ناتوانی انسان در مواجه شدن با متغیرها و آرایه‌های جدید از آن‌ها ناشی از عدم دستیابی به عناصری از دانایی است که بتواند این تعامل را در مسیر صحیح هدایت کند. آموزه‌های کیفی می‌تواند بخش‌های مختلف تشکیل‌دهنده ذهن و وجود انسان را به سمت انسجام و وحدت‌یافتگی مدیریت کند. همین انسجام درونی است که انسان را توانمند می‌سازد تا در برخورد با جهان خارج از رفتاری منسجم و قانون‌مند پیروی کند. رفتاری که انسان را از محدوده دنباله‌روی از رویدادها به مدیریت و هدایت آن‌ها ارتقا خواهد داد. دنباله‌روی از رویدادها باعث می‌گردد انسان توانایی پیش‌بینی و مدیریت بر رویداد را نداشته باشد. نگرش دانایی‌محور امتدادی از آموزه‌های کیفی است، توانایی پیش‌بینی و مدیریت بر شرایط را در انسان تقویت می‌کند.

یکی از ماندگارترین سرمایه‌های انسان، برخوردار بودن او از عناصر دانایی است که آن‌هم حاصل فرایند آموزش کیفی و هدفمند است. در فرایند آموزش کیفی، زمینه‌های دستیابی به تجربه‌های شخصی برای انسان فراهم می‌گردد؛ زمینه‌ها و فرصت‌هایی که اگر هم با خطا همراه باشد، در جغرافیای مدیریتی دانا، می‌تواند راهگشای دستیابی به شناختی اصولی از پدیده‌ها و رویدادهای دنیای واقعی باشد. این موضوع با چرخه تکرار خطا در فضایی مدیریت نشده بسیار متفاوت است. فرد نادان ممکن است بارها و بارها یک خطای مشخص را تکرار کند ولی توانایی شناخت منشأ آن را نداشته باشد. در حالی که یکی از بارزترین ویژگی‌های دانایی، پرهیز از تکرار خطا بر اساس شناخت علمی منشأ آن است.

بنابراین می‌توان گفت که آموزه دانایی محور به هیچ وجه وجود خطا را در فرایند تجربه‌های شخصی نفی نمی‌کند. بلکه تکیه اصلی آن بر عبور موفق از آزمون و خطاست. این آموزه همچون سازه‌ای پایدار است که آرامش و پایداری خود را نه در شرایط ایستا، بلکه در جغرافیایی پویا، در تعامل با متغیرهای جهان خارج و ضمن حفظ توازن در این تعامل به‌دست آورده است.

آموزش کیفی: سرمایه‌ای در امتداد هزینه‌های مدیریت شده

هر فرایندی که دستاورد آن با ایجاد تغییرات پایدار و ماندگار در زیرسازهای یک مجموعه همراه باشد، مستلزم پیروی از برنامه‌ای صحیح، هدفمند، صرف زمان و هزینه است. از طرف دیگر باید توجه داشت که صرف هزینه و زمان تنها در فرایندی مدیریت شده است که می‌تواند ما را به اهداف مورد نظر نزدیک و هزینه را به سرمایه ماندگار تبدیل نماید. ایجاد تغییرات پایدار و بازگشت‌ناپذیر در زیرسازهای اندیشه و رفتار انسان در قالب آموزش نیز از همین اصول پیروی می‌کند. تمایل به دستیابی به رفتاری بهتر و جایگزین نمودن آن به‌جای رفتار پیشینه‌ای، بدون صرف هزینه و زمان و تکیه بر جهش‌های سریع و کوتاه‌مدت، نشانه نبود درک صحیح از مفهوم فرایند و نتایج درازمدت است. چنین تفکری، شناخت درستی از جایگاه صبوری و حوصله در ایجاد فرصت‌های لازم برای شکل‌گیری تغییر در یک قلمرو معین ندارد.

درواقع این تفکر متکی به هیجان، اتفاقات زودگذر، پرش از بستر دینامیکی زمان و پیروی از اندیشه نتیجه‌گرا است. در حالی که «آموزش» آنگاه به دانایی، به‌عنوان سرمایه‌ای ماندگار،